فهرست

[اصول / حجیت خبر واحد 2](#_Toc209894008)

[پیشگفتار 2](#_Toc209894009)

[یادآوری 2](#_Toc209894010)

[محور اول 2](#_Toc209894011)

[خلاصه 4](#_Toc209894012)

[محور دوم کلام امام 5](#_Toc209894013)

[بررسی کلام امام 5](#_Toc209894014)

[نکته اول 5](#_Toc209894015)

[نکته دوم 7](#_Toc209894016)

[خلاصه بیان حضرت امام 8](#_Toc209894017)

# موضوع: اصول / حجیت خبر واحد

# پیشگفتار

جواب دیگری که نسبت به شبهه‌های پیشین مطرح شده بود آن چیزی بود که از حضرت امام رضوان‌الله تعالی علیه نقل کردیم که عمدتاً از تهذیب نقل می‌کنیم.

جوابی که تقریر شد در واقع جواب از هر دو شبهه است، چون جواب‌ها بعضی مرتبط با شبهه اول بود و بعضی مرتبط با شبهه دوم.

# یادآوری

پاسخی که از حضرت امام در این مسئله آمده بود مبتنی بر دو مقدمه و دو محور اصلی بود؛

# محور اول

نظریه عام و کلان ایشان در خبر واحد و امارات این است که نه طریقیت، نه معذریت، نه منجزیت، بلکه یکی از این دو وجه و دو بیان را دارند.

۱- اینکه ظاهر خطابات، همان ایجاب العمل است و لزوم التمسک به خبر یا هر اماره دیگر. آنکه دلیل می‌گوید ایجاب العمل است و لزوم التمسک به اماره است، در بحث ما خبر واحد است، به این عمل کنید.

طبعاً کسی که عمل بکند، آثار بر او مترتب می‌شود، ایشان می‌فرماید چیزهای دیگر که گفته شده است، طریقیت و کاشفیت یک تخیلاتی است، امور بافتنی است، کسی اینها را برای خود درست کرده است و به طور خاص مقابل آن طریقیت و کاشفیتی که مرحوم نائینی می‌فرماید مواجهه دارند، می‌گویند اینها امور بافتنی است و الا فی الواقع دلیل می‌گوید به این امر عمل کن.

با اینکه این جواب نائینی و مقابله با اوست، یک جاهایی می‌گوید او چیزهایی گفته است که ما به هم نزدیک می‌شویم.

در هر صورت ایشان می‌فرماید ایجاب العمل است. یعنی حکم به آن عمل تعلق گرفته است مقابل استحباب نیست.

۲- بیان دیگر ایشان در خبر و سایر امارات این است که این ادله لفظی همه ارشاد است، آن که در اینجا هست سیره عقلا است، در سیره عقلا ایجاب العمل خبری نیست، سیره عقلا یعنی آنکه عقلا طبق آن عمل می‌کنند.

جری شارع بر آن چیزی است که عقلا بر آن جر و سیر می‌کنند، حتی امضای مستقیم آن‌ها هم خبری نیست، شارع طبق آن عمل می‌کند. البته از آن‌ عدم الردعی را استفاده می‌کنیم.

در واقع نقطه پایانی بیان ایشان این است که در امارات و حالا خبر واحد، آن که هست سیره عقلا است که عقلا طبق این عمل می‌کنند، شارع هم یک امضای ضمنی دارد، عدم الردع این‌جوری است.

در کلمات ایشان رفت و برگشتی هست که امضاء است، عدم الردع است و نهایت می‌گوید عدم الردع است و شارع هم طبق آن عمل کرده است.

این یک بحث ایشان که بنیادی و پایه‌ای است که ما در آنجا که آن چهار مبنای اصلی را بحث می‌کردیم باید به این می‌پرداختیم.

نسبت به این بحث اول ایشان، عرض ما این است که این در یک سطحی واقعاً همین‌طور است، ولی بحث پایه و اساسی که در سیره‌های عقلاییه هست، (چند تا بحث اینجا هست که بحث اول این است) سیره‌های عقلاییه غالباً همراه با یک ارتکازات و مذاقات است.

کمتر هست که سیره‌ای باشد که آمیخته با آن مذاقات و ارتکازات نباشد، سیره عریانی که این‌جور عمل می‌کنند و شما هم این‌جور عمل بکنید، شارع هم طبق آن عمل می‌کرده است.

این کم است، غالباً روش عملی عقلا آمیخته با یک سبک ذهنی و ذوق و ارتکازات است (مرحوم شهید صدر روی این خیلی تأکید دارند و خود ما هم در مباحث ارتکازات بر این تأکید داشتیم) که سیره‌ها معمولاً محاط و محفوف به ارتکازات هستند.

در بسیاری از موارد این ارتکازات به سیره رنگ می‌دهد، این‌جور نیست که بگوییم عمل می‌کنند و نمی‌دانیم برای چیست؟ یا اصلاً کار به چیزی ندارند و عمل می‌کنند،

با توجه به این مقدمه که غالباً روش‌های عقلایی آمیخته با حکمت‌ها و فلسفه‌ها و ارتکازاتی است که آن ارتکازات، دایره سیره را محدد می‌کند و به سیره رنگ می‌دهد، این یک واقعیت است که وجود دارد. مثل سیره ائمه است که امام به‌گونه‌ای عمل می‌کند ولی آن رفتار را اگر بخواهیم تحلیل بکنیم، می‌بینیم آمیخته با ارتکازات است، با مذاقات است، با کلی مسائلی است که به آن سیره روح و معنا می‌دهد و دایره آن را مشخص می‌کند.

از این روست که این فرمایش در این حد درست است که آنچه در سیره عقلا است و جری عقلا بر آن استقرار دارد، مثلاً در خبر این است که خبر را مبنای عمل قرار می‌دهند. خبری که بیاید به آن ترتیب اثر می‌دهند مطابق آن منبعث و منزجر می‌شود انبعاث و انزجار مطابق آن خبر از آن‌ها صادر می‌شود. متناسب با درجه انبعاث و انزجار.

این درست است ولی وقتی در عمق سیره می‌رویم، (همان‌طور که سابق گفتیم) امارات عمق، سیره در ارتکاز آن‌ها دو چیز است؛

۱- اینکه این را واقع می‌بیند، آینه بر واقع می‌بیند

۲- و اینکه تسهیل و روانی معاشرت‌ها و روابط هم مدنظر است.

این دو را در ارتکاز دارد، آن وقت به خبر ترتیب اثر می‌دهد و مطابق آن جری می‌کند. این همان معنای طریقیتی است که ما می‌گفتیم.

طریقیت نه اینکه واقع ظنی که حاصل از خبر هست تغییر بدهد بگوید قطع است، تنزیل، عقلایی است در عقلا تنزیل وجود دارد یعنی عقلا می‌بیند، اگر بخواهد کاشف باشد قطع است، ولی دو سه نکته را که کنار هم می‌گذارد می‌گوید من این را کاشف می‌دانم. عمق ارتکاز این است. دو سه نکته‌ای که او را وادار به تنازل می‌کند اینها است؛

۱- اینکه قطع را نگاه می‌کند می‌بیند قطع هم همیشه منطبق بر واقع نیست.

۲- می‌بیند به دست آوردن قطع ساده نیست و دور از دسترس است.

۳- توقف بر قطع موجب یک نوع عسر و حرج‌هایی و سختی در روابط و معاشرات و روال عادی زندگی می‌شود.

این دو سه نکته پس ذهن هست اگر نبود، به واقع که می‌خواهد ترتیب اثر بدهد باید واقع را بداند، وقتی نمی‌داند نباید ترتیب اثر بدهد، اصل‌ عدم حجیت ظن است. همه قبول دارند.

با اینکه آن را می‌داند در جری عملی مطابق ظهورات، مطابق اخبار، مطابق قول ذوالید، مطابق یک سلسله امارات عقلایی عمل و اقدام می‌کند. چرا؟

این را باید واقعاً تحلیل کرد، این سیره که از آسمان نیامده است، این سیره از دل معاشرات و روابط اجتماعی بیرون آمده است

فرمایش مرحوم نائینی با تقریری که ما عرض می‌کنیم این است.

# خلاصه

۱- خبروی مسئله این است که در سیره نباید به سادگی از ارتکازات و پس‌زمینه‌های سیره و شکل‌گیری سیره غفلت کرد. سیره در بستر ارتکازات و آن لایه‌های درونی عقلا که حافه به سیره است شکل می‌گیرد و حتماً باید آن را در نظر گرفت. این کبروی مسئله است.

و الا بگوییم یک سیره‌ای که هیچ وجه و فلسفه‌ای که ندارد، معمولاً نیست، سیره یک امر عقلایی است که مبتنی بر یک وجوهی است و تحلیل‌ها و استدلالاتی که پنهان در زوایای ذهن عقلا است ولی حاکم بر سیره است. این کبروی مسئله.

لذا به قاعده‌ای که خیلی باید توجه کرد این است که السیرة محفوفةٌ بالقرائن اللبیه و الارتکازات عقلاییه.

۲- این قرائن و ارتکازات هم سایه بر دایره و دامنه سیره می‌افکند، در تحلیل آن یا در تحدید و توسعه آن اثر دارد.

۳- این است که در بحث ما، (از نظر صغروی) فکر می‌کنیم اگر به درستی به این سیره بپردازیم، پشت صحنه این سیره، این چند نکته است؛

اولاً اینکه عقل و عقلا این را می‌فهمند که آدم وقتی می‌خواهد به یک چیزی ترتیب اثر بدهد، باید به واقع برسد و اگر نرسد، اصل این است که چیزی دست او نیست و بیخود دنبال چه چیزی برود.

ثانیاً بر اساس این می‌گوید من باید بدانم یا لااقل اطمینان داشته باشم.

ثالثاً می‌گوید ولی در عین حال وقتی ضعف قطع را می‌بینم؛

۱- اینکه همه جا کاشف نیست، قطع و جهل مرکب هست.

۲- دشواری دسترسی به قطع در همه جا، قطع قلیل است.

۳- روال زندگی اگر بخواهد بر اساس قطع باشد، با عسر و حرج و سختی‌های فراوان مواجه خواهیم شد

۴- در مجموعه ظنون یک چیزهایی می‌بیند که نسبتاً به واقع نزدیک است

حتی آن بخش فرمایش امام که اصولین این را جای قطع قرار می‌دهند، ایشان می‌گوید جای آن نیست، آن را می‌شود قبول کرد بگوییم عقلا نمی‌گویند این جای آن، ممکن است

ولی این نکاتی که عرض می‌کنم، به نظر نمی‌شود نفی کرد، از این روست که به نظر می‌آید، اگر بگوییم اصل در امارات همان سیر عقلایی است، سیره‌های عقلایی را باید در عمق آن توجه کرد و این تحلیل‌ها که ایشان می‌فرماید بافته‌هایی است، به نظر می‌آید اینها بافته نیست، اینها تحلیل آن عمق ارتکاز است و این عمق چیزی است که بر آن سیره سایه می‌افکند و سیره را معنی‌دار می‌کند و جهت سیره را مشخص می‌کند و از این رو هست که با این بیانات مدافع طریقیت و کاشفیت هستیم خیلی محکم. منتهی با تقریرها و چاشنی‌هایی که همراه آن کردیم.

لذا مفاد خبر و مفاد امارات محرز می‌شود، باید به تعبد محرز بشود، لذا یک امور تعبدی هست و یک امور کشف شده بالوجدان هست و بعضی هم به تعبد که ایشان فرمودند: و المحرز بالوجدان و الخبر آخر سلسله و ما قبله لیس محرزاً بالوجدان و لا بالتعبد. این مبتنی است بر نظریه ایشان و ما فکر می‌کنیم در این نظریه خللی وجود دارد و آنچه مرحوم نائینی فرمودند، روی این چارچوبی که بیان کردیم درست‌تر است.

این نسبت به مسئله اول فرمایش ایشان که نقد دارد و شاید آن نظریه کاشفیت و طریقیت ارجح باشد با این بیاناتی که اشاره شد.

# محور دوم کلام امام

۱- اینکه مستقیم با بحث ما ارتباط داشت و حتی روی مبنای طریقیت ممکن این را بپذیریم این منحصر روی مبنای ایشان نیست و آن این بود که عقلا در این اخبار مع الواسطه، نگاه آن‌ها به این وسائط نگاه موضوعی نیست، نگاه طریقی است و از طریق همان جمله آخر که مفاد قول آن مخبری است که از امام نقل می‌کند، این‌ها همه طریق به او است.

۲- این است که عرف این مجموعه را با این نگاه طریقی یکی می‌بیند،

این دو نکته‌ای بود که ایشان فرمودند.

# بررسی کلام امام

## نکته اول

ما در مقام بررسی فرمایش ایشان دو عرض داریم؛

۱- نسبت به مقدمه اول فرمایش ایشان در محور دوم

نکته اول ایشان این بود که نگاه عرف به این اخبار که می‌گوید زید از عمرو، عمرو از بکر و بکر از امام نقل می‌کند یا کلینی از صفوان نقل می‌کند و صفوان از امام نقل می‌کند، نگاه به این خبرهای میانی، مخبران میانی، نگاه طریقی است، موضوعی نیست، مستقل نمی‌بیند.

این فرمایش به یک معنا درست است؛ اگر این اخبار را مستقل می‌دیدیم، باید اینها را خبر از موضوعات بدانیم، خود ایشان هم اشاره کرده‌اند، باید بینه باشد، اگر کسی می‌خواهد اینجا خبر بدهد از اینکه آنجا تصادف شد یا اتفاقی افتاد که این ضامن می‌شود، می‌گوید خبر در موضوع با خبر واحد ثابت نمی‌شود، مشهور این را می‌گویند. بر خلاف آقای خویی و بعضی

اینجا که زید خبر می‌دهد که قال عمرو، این قال عمرو که حکم نیست، موضوع است، ما می‌خواهیم با این به عمرو نسبت بدهیم و بگوییم عمرو گفته است. خود قال عمرو حکم نیست و مدلول آن هم حکم نیست چون او می‌گوید قال بکر. این موضوع است.

اگر می‌خواستیم اینها را مستقل در نظر بگیریم باید می‌گفتیم غیر از آن اولی که از امام نقل می‌کند و مدلول قول امام حکم است و آنجا دلیل وجود دارد که خبر واحد حجت است، در بقیه باید گفت دو نفر باید بگویند چون خبر از موضوع می‌دهند.

در حالی که هیچ کسی این معامله را نمی‌کند. این را میانه کار می‌گیرند، این راهی است برای اینکه بگوییم امام فرمود صلاة الجمعة واجبةٌ هیچ توقفی در وسط این منزلگاه‌ها کسی ندارد که بگوید این خبر از موضوعی می‌دهد که فلانی فلان مطلب را گفته است

همه را که مراجعه می‌کنیم برای این است که بگوییم امام صادق علیه‌السلام فرمود نماز جمعه واجب است. آن مدنظر است و الا موضوعات میانه راه، نگاه استقلالی ندارد، نگاه عقلا این طور است.

این حرف درست است و اگر کسی بخواهد به این ملتزم باشد باید بگوید این خبرهای میانی یک آثاری دارد غیر از بحث امام، موضوعی برای یک حکم است، مثلاً موضوع برای حکم است که می‌شود به این نسبت داد. اگر گفته شود او نگفته است؛ دروغ است.

این حکم‌ها را اگر بخواهد مترتب کند، با یک نفر ثابت نمی‌شود و باید دو نفر بگویند،

ولی چون نسبت به آن حکم جلو می‌رود و آن ملحوظ است اینها را همه طریق گرفته است. این فرمایش درست است و اگر درست هم باشد (ما بعید نمی‌دانیم) بعضی آقایان گفته‌اند وقتی قال زیدٌ را پذیرفتی که او گفت قال عمروٌ می‌توان به او نسبت داد و اگر کسی هم گفت او نگفته است می‌توان گفت کاذب است.

ممکن است کسی بگوید این آثار مترتب نمی‌شود در حالی که بعضی گفته‌اند این آثار مترتب می‌شود.

این یک نکته ایشان بود که شاید قابل قبول باشد.

## نکته دوم

این بود که عرف اینها را یکی می‌گیرد، عدهم خبر المعنعن خبراً واحداً لا اخباراً متعدده، عرف می‌گوید گویا یک خبر است و گویا اصلاً انحلال به آن معنایی که شما می‌گویید اینجا نیست.

این مجموعه موضوع برای یک حکم به حجیت به معنایی که خود ایشان می‌گویند. یعنی در سیره عقلا به این مجموعه عمل می‌کنند. بدون اینکه بگویند یک بار به این عمل می‌کنیم بعد به آن دیگری عمل می‌کنیم، بعد به آن عمل می‌کنیم، چون ایشان می‌گوید سیره است، سیره سوار بر این کل می‌شود، یک بار، این خیلی نکته جدیدی است.

سیره عقلا منطبق و مترتب بر این قال زید، قال عمرو، قال بکر، قال الصادق علیه‌السلام، یک بار منطبق بر کل می‌شود این از آن پارادایم انحلال بیرون آمد و کلی با جواب‌های قبل تفاوت دارد. از مفروض انحلال جلو می‌آید.

تمام اشکالاتی که می‌گفتیم در اشکال اول و دوم و سوم و بعضی اشکالات که گفتیم بعد می‌گوییم، دور و تقدم بر خود و تقدم حکم بر موضوع، یا هم‌رتبه بودن حکم و موضوع، همه مبتنی بود بر این که اینجا چند چیز است.

ایشان می‌فرماید چند تا چیز نیست، ملاک ما سیره است، سیره هم اینها را طریق می‌داند و بر اساس طریقیت اینها را یکی می‌داند.

این نکته دوم ایشان (همه این نکات واقعاً دقیق است)

محور اول که نفی طریقیت بود را نفی کردیم.

در محور دوم هم دو نکته است، نکته اول را بعید نیست بپذیریم که واقعاً نگاه عقلا به این اخبار متعدد، نگاه خبری که می‌خواهد یک موضوع را بگوید نیست، همه اینها در خبر از حکم می‌دانند و لذا به خبر واحد عمل می‌کنند و به بینه نمی‌برند. فقها هم همین‌طور عمل کرده‌اند، هیچ کسی نگفته است در این خبرهای میانی که می‌خواهید ترتیب اثر داده شود، باید دو نفر باشد، کسی نگفته است برای اینکه می‌گویند اینها همه خبر از حکم است.

اما نکته دوم ایشان که می‌فرماید عرف این را یکی می‌داند.

عرض ما این است که یکی دانستن را عرف، به یک معنا درست است یعنی ابتدائاً به خاطر اینکه طریقی می‌گیرد، یکی می‌گیرد، ولی تعدد نیست.

واقعاً ابتدائاً ممکن است به ذهن بیاید یکی است ولی وقتی تحلیل کنیم ارتکاز خود را، عقلا این را یک دقت عقلایی بکند می‌بیند چند تا است، منتهی می‌بیند همه در یک مسیر است، می‌گوید فرق نمی‌گذارم، همه در یک مسیر است و راز اینکه اینها را یکی می‌گیرد این است که (چون اینها را طریقی گرفت، جواب قبلی ما با این نکته طریقیت ایشان قوی‌تر می‌شود) چون اینها را طریقی می‌گیرد و حساب مستقل باز نمی‌کند، از این جهت انحلال در اینجا انجام می‌شود ولی اثر شرعی آن‌جوری لازم نیست، همین که می‌بیند پایان خط آن است می‌گوید من اینها را یکی می‌گیرم، این یکی گرفتن از باب این است که پایان خط به حکم می‌رسد.

اگر به آنجا رسید، دیگر لازم نیست اینها را جدا، جدا حساب برای آن‌ها باز بکنم.

ولی واقعاً عقلا این را می‌فهمند که چند تا است و برای هر کدام اعتباری قائل است و به آن عمل می‌کند، منتهی عمل می‌کند برای این است که اثری می‌خواهد و آن اثر در پایان خط هست، لازم نیست جدا جدا اثر داشته باشد.

یعنی در سیره جداجدا اینها را عمل می‌کند، منتهی طریقی می‌بیند، چون طریقی می‌بیند، اثر آنی فعلی را نمی‌بیند.

# خلاصه بیان حضرت امام

لذا اگر بخواهیم فرمایش امام را به بیانی دیگر بگوییم؛ سه مطلب هست؛

۱- اینکه طریقیت را قبول نداریم؛ آن را که قبول داریم، یا ایجاب العمل است یا سیر در سیره عقلا است.

۲- اینکه عقلا در اخبار مع الواسطه اینها را طریقی می‌گیرند، نگاه استقلالی به تک تک اینها نیست.

۳- اینکه اینها را باهم یکی می‌گیرند و انحلالی در کار نیست.

از میان این سه مطلب، ما مطلب میانی را قبول داریم و نکته خوبی هم می‌دانیم.

مطلب اول را نقد داریم، بر مطلب سوم که اینجا انحلالی نیست نقد داریم، می‌گوییم اگر کسی عمیق نگاه بکند می‌بیند یکی نیست، منتهی مطلب دوم که نگاه طریقی است را نکته خوبی می‌دانیم که از ایشان استفاده می‌شود و آن را چاشنی آن جوابی می‌کنیم که قبلاً عرض می‌کردیم.

یعنی طریقیت نائینی را می‌گیریم و آن مشروط به شرط متأخر و نگاه پایانی و اینکه لازم نیست اثر جدا جدا اینجا باشد، همان اثر آخری کافی است، را می‌گیریم و می‌گوییم وجه آن طریقیت است.

این نگاه‌ عدم استقلالی به اخباری که سلسله‌وار می‌چینیم و آخر را منظور می‌کنیم، این نگاه به پایان، یعنی اینها میانه‌ای است که جدا برای آن اهمیتی قائل نیستیم

اما نه اینکه انحلال در اینها نیست، انحلال هست، منتهی در انحلال توقع نیست که الان باید اثر شرعی باشد که آن اشکال دوم پیدا بشود، یا اشکال دوم با آن طریقیت حل می‌شود

ضمن اینکه فرمایش امام را نقد کردیم و به سه قاعده اصلی برگرداندیم؛ یک و سه را نقد کردیم و دو را پذیرفتیم.

۱- آن وقت طریقیت مرحوم نائینی با بیانی که خودمان داشتیم.

۲- کاشفیت و طریقیت در امارات به آن معنا از نائینی پذیرفتیم

از امام هم طریقیت مقابل موضوعیت، عدم استقلال (طریقیت اول و دوم فرق دارد) می‌پذیریم در این بحث. می‌گوییم این سلسله واسطه‌ها موضوعیت ندارد.

۳- می‌گوییم با توجه به اینها، اثر بالفعل این‌جوری نمی‌خواهیم و آن پایان خط کافی است. عدم لغویت کافی است.

این دو سه نکته را از این دو سه تا بگیریم و کنار هم قرار بدهیم، هر سه شبهه از میان رخت برمی‌بندد.

من می‌گویم عرف که این مجموعه را بر اساس طریقیت یکی می‌داند، توجه دارد که هر کدام از اینها یک چیزی است، لذا می‌تواند برای ترتب آثار موضوعی یک انحلال تامی اینجا باشد، من می‌گویم یک توجه به این تعدد هست و اگر به‌گونه‌ای اگر هر کدام جدا بشود و متصل به امام بشود، خود آن موضوعیت دارد.

لذا عدم انحلال کامل نیست، ولی آن انحلالی که در کلمات قبلی بود، نیست. از این جهت است که؛

۱- هم طریقیت در امارات را می‌گیرم

۲- و هم طریقیت خاصی که اینجا مقابل موضوعیت است از ایشان قبول داریم

۳- نتیجه هم این است که آن انحلالی که آن‌جور گفته می‌شد نیست، فکر نکنیم که واقعاً تعدد اخبار اینجا نیست، واقعاً تعدد اخبار است، همه هم در ضمن این سیره یک نوع اعتبار پیدا کردند، اعتبار در مسیر است، نه اعتبار مستقل. اگر اعتبار مستقل بخواهی بدهی، باید بینه بشود.

به نظرم این یک وام گرفتن دو سه نکته از دو سه نظریه است و ارائه یک نظر جدید و جامعی نسبت به این موضوع و حل مشکلات است.